

## غیبت بهرام گور

(بررسی مضمونی حماسی - اساطیری در روایاتِ پایانِ زندگیِ بهرام پنجم ساسانی)

سجاد آیدنلو\*

دانشگاه پیام‌نور اورمیه

### چکیده

این مضمون که کسی (شاه، پهلوان، پیر، ولی و...) به غار، چاه، گودال، قبر، زیرزمین و... (نمودهایی از مَغاک زمین) می‌رود و در آن‌جا عروج می‌کند و غایب می‌شود یا زندگی ابدی می‌یابد و تا رستاخیز زنده می‌ماند/ می‌خواهد تا در آخرالزمان ظاهر شود، نمونه‌های مختلفی در روایات حماسی - اساطیری، آیینی - اعتقادی و تاریخی دارد. بهرام پنجم ساسانی (ملقب به بهرام گور) هم - که ظاهراً به مرگ طبیعی در گذشته - در داستان‌های متعدّد پایانِ کارش در «غار» یا گنبدی ناپدید می‌شود و یا به چاه و مرداب یا شوره‌زار می‌افتد و پیکرش را نمی‌یابند. احتمالاً این روایات نیز مبتنی بر بن‌مایه‌ی مذکور است و ایرانیان که می‌پنداشتند بهرام گور پس از اتمام شهریاری دادگرانه‌اش غایب شده و زنده به آسمان رفته‌است تا در روز رستاخیز بازگردد و برای پیروزی فرجامین نیکی بستیزد، افسانه‌هایی پرداخته‌اند که در آن‌ها بهرام همچون کی‌خسرو و دیگر همتایان منجی و جاویدانش در «غار» یا «چاه» ناپدید می‌شود. شاید تصوّر چنین سرنوشتِ داستانی و آیینی برای او به دو دلیل بوده‌است؛ نخست، تبدیلِ شخصیتِ تاریخیِ بهرام گور به شاه - پهلوانی حماسی - اساطیری و محبوب در روایات و معتقدات ایرانیان که هم دلیر بوده‌است و هم رعیت‌پرور و دیگر، همنامی او با یکی از نجات‌بخشان رستاخیزی زرتشتی یعنی بهرام ورجاوند و جابه‌جایی برخی خویشکاری‌های بهرام‌های نامدار (ایزد بهرام، بهرام گور، بهرام چوبین و بهرام ورجاوند) در سنتِ داستانی و تاریخی ایران که موجب انتقالِ نقشِ آخرالزمانیِ بهرام ورجاوند به بهرام گور شده‌است.

واژه‌های کلیدی: بهرام گور، غار، چاه، غیبت، جاودانگی، منجی آخرالزمانی.

\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی aydenloo@gmail.com

### ۱. مقدمه

بهرام پنجم، فرزند یزدگرد (فرمانروایی از ۴۲۰ تا ۴۳۸ م) از نامدارترین شهسواران سلسله‌ی ساسانی است که در متون پهلوی، فارسی و عربی با صفت / لقب «گور» نامیده و معروف شده. (ر.ک: زرین کوب، روزبه، ۱۳۸۳: ۱۵۱) سیما و شخصیتِ بهرام گور در شاهنامه و در پی آن، فرهنگ و ادب ایران بیش‌تر جنبه‌ی داستانی دارد تا تاریخی و سرگذشت و کردارهای او غالباً همانند پادشاهان و یلان دوره‌ی کیانی است نه فرمانروایان تاریخی عصر ساسانی. تعددِ نخچیرهای بهرام و انواع دلاوری‌ها و هنرنمایی‌های وی در شکار شیر و آهو، تاج برگرفتنش از میان شیران، یافتن گنج جمشید و اژدهاکشی و کَراوژنی او، نمونه‌هایی از مضامین داستانی یا شبه‌داستانی مربوط به این پادشاه در شاهنامه است. از این بین، انتسابِ دو بار نبرد با اژدها به وی (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۶۸؛ همان: ۵۷۵-۵۷۸) که بن‌مایه‌ای حماسی-اساطیری و ویژه‌ی شاهان و پهلوانان داستانی است به خوبی نشان‌دهنده‌ی صبغه‌ی افسانه‌ای و فراتاریخی این شاه ساسانی در نزد گذشتگان است<sup>۱</sup> و او را در طرازِ یلانِ حماسی بزرگی مانند گرشاسپ و رستم و فرامرز قرار می‌دهد. نمونه‌ای دیگر برای سیمای داستانی بهرام گور در باورهای عامیانه‌ی ایرانی، گزارش ناصر خسرو است که نوشته در راه رفتن به اصفهان، به درّه‌ای تنگ می‌رسند که «عام گفتندی این کوه را بهرام گور به شمشیر بریده‌است و آن را شمشیر بُرید می‌گفتند.» (ناصرخسرو، ۱۳۷۲: ۱۱۶) در *ابومسلم‌نامه* هم رشیده، مادر بزرگ ابومسلم، درع بهرام گور را می‌یابد که «هیچ بلایی به او کارگر نبود» و آن را می‌پوشد. (ر.ک: طرطوسی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۸۷) داشتن زره مخصوص آسیب‌ناپذیر نیز از ویژگی‌های پهلوانانِ روایاتِ حماسی است که در این‌جا به بهرام گور تاریخی نسبت داده شده‌است.

### ۲. بحث و بررسی

وجه غالبِ داستانی و فراتاریخیِ شخصیتِ بهرام گور بر چگونگیِ پایانِ زندگی او هم تأثیر گذاشته و برخلافِ بیش‌تر پادشاهان تاریخی، روایاتِ متعددی درباره‌ی نحوه‌ی مرگ وی، پرداخته شده که جز یکی، بقیه‌ی آن‌ها افسانه‌ای است و بار دیگر، چهره‌ی داستانی‌شده‌ی او و محبوبیتِ این بهرام گور را در معتقدات و سنت تاریخی و داستانیِ ایرانی، می‌نمایاند. تا جایی که نگارنده بررسی کرده‌است در منابع تاریخی و ادبی (اعم

از قدیمی و متأخر) هفت گزارش مختلف درباره‌ی چگونگی مرگ بهرام گور وجود دارد که در این جا به آن‌ها می‌پردازیم.<sup>۲</sup>

۱-۲. کهن‌ترین - و چنان‌که خواهیم گفت، احتمالاً اصیل‌ترین - روایت، گزارش شاهنامه فردوسی است که مطابق آن، بهرام پس از شصت و سه سال شاهی، تخت و تاج را به پسرش یزدگرد می‌سپرد و پس از پرستش یزدان، آهنگ خواب می‌کند و دیگر بر نمی‌خیزد:

بر این سان همی خورد شست و سه سال	کس اندر زمانه نبودش همال
... گروهی که بایست کردند گرد	بر شاه شد پور او یزدگرد
به پیش بزرگان بدو داد تاج	همان طوق با یاره و تخت عاج
پرستیدن ایزد آمدش رای	بینداخت تاج و برداخت جای
گرفتش ز کردار گیتی شتاب	چو شب تیره شد کرد آهنگ خواب
چو بنمود دست آفتاب از نشیب	دل موبد شاه شد پرنهیب
که شاه جهان برنخیزد همی	مگر کز گرانان گریزد همی
بیامد به نزد پدر یزدگرد	چو دیدش کف اندر دهانش فسرد
ورا دید پژمرده رنگ رخسان	به دیبای زربفت بر داده جان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۶۱۳ و ۶۱۴)

با توجه به این‌که بعضی از داستان‌های بهرام گور در شاهنامه در اصل، به زبان پهلوی و در خداینامه‌ی روزگار ساسانیان یا مأخذی دیگر (مثلاً کارنامه بهرام گور) وجود داشته (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۴۲-۴۵)، می‌توان حدس زد که شاید گزارش مرگ طبیعی او نیز از طریق شاهنامه‌ی ابومنصوری یا منبع متثور دیگری - که فردوسی استفاده کرده - به خداینامه یا در هر حال، روایتی به زبان پهلوی و از دوره‌ی ساسانی بازمی‌گردد. در این صورت، احتمالاً همین روایت (یعنی مرگ طبیعی) را باید شکل اصلی و تاریخی / واقعی پایان کار بهرام پنجم ساسانی دانست. محققان معتقد به این گزارش، تاریخ مرگ معمولی بهرام را تابستان سال (۴۳۸ م) دانسته‌اند. (ر.ک: Klima, ۱۹۸۹: ۵۱۸) با وجود اهمیت و شهرت شاهنامه و احتمال اصالت روایت آن درباره‌ی نحوه‌ی مرگ بهرام، این گزارش در منابع تاریخی و ادبی، بازتاب چندانی نیافته و فقط در معدودی از متون، به تلویح یا تصریح از مرگ طبیعی بهرام گور یاد شده‌است؛ برای نمونه، مؤلف گم‌نام مجمل‌التواریخ پس از اشاره به داستان مشهور افتادن بهرام در چاه (ر.ک: ادامه مقاله) نوشته است «و به روایتی گویند به شیراز بمرد.» (مجمل‌التواریخ و

التقصص، ۱۳۸۳: ۷۱) در طبقات ناصری، تاریخ ابن خلدون و تاریخ گزیده هم به ترتیب می‌خوانیم «عهد بهرام گور شست سال بود درگذشت» (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ج ۱: ۱۶۲)؛ «بهرام در سال بیست و نهم پادشاهیش بمرد» (ابن خلدون، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۹۵) و «چون مدت شصت و سه سال در پادشاهی ماند درگذشت بفرمود تا بر گورش نوشتند...» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۱۴) طرز بیان و کاربرد فعل «بمرد» و «درگذشت» در این منابع، به احتمال فراوان ناظر بر مرگ طبیعی بهرام گور و تأسی از گزارش فردوسی است. از همین روی است که خواندمیر در *مآثرالملوک* (قرن دهم) اشاره‌ی تاریخ گزیده‌ی مستوفی را مغایر با قول «جمهور مورخان» دانسته که نوشته‌اند بهرام در چاه افتاد و ناپدید شد. (ر.ک: خواندمیر، ۱۳۷۲: ۴۲) ظاهراً ابیات *همایون‌نامه زجاجی* (سده‌ی هفتم) نیز به همین روایت مرگ طبیعی بهرام اشاره دارد:

اگرچه بسی خورد بهرام گور      سرانجام بهرام را خورد گور  
چو از پا درآمد سرافراز مرد      ورا هیچ کس دست‌گیری نکرد

(زجاجی، ۱۳۸۳: ۱۰۲۲)

۲.۲. داستانی (حماسی - اساطیری) ترین گزارش عاقبت کار بهرام گور، در هفت پیکر نظامی است که می‌گوید پادشاه که با همراهانش به نخچیر رفته بود، در پی گوری اسب می‌تازد و چون گور به درون «غار» می‌رود بهرام نیز به دنبال آن، وارد «غار» می‌شود و بیرون نمی‌آید. یاران شاه، او را می‌جویند و نمی‌یابند و هنگامی که خبر به مادر بهرام می‌رسد بدان‌جا می‌آید و پشت‌پشته زر می‌دهد تا داخل «غار» را چاه بکند و پیکر فرزندش را بیابند. چهل روز آن‌جا را می‌کنند و به آب می‌رسند؛ اما نشانی از بهرام گور به دست نمی‌آید. تصریح نظامی به این‌که:

آن‌که او را بر آسمان رخت است      در زمین بازجستش سخت است

(نظامی، ۱۳۸۷: ۷۳۳)

نشان می‌دهد که بر پایه‌ی این روایت، بهرام گور از درون «غار» به آسمان عروج کرده و ناپدید شده‌است. گزیده‌ای از ابیات هفت پیکر را در این زمینه، نقل می‌کنیم:

روزی از تخت و تاج کرد کنار	رفت با ویژگان خود به شکار
... عاقبت گوری از کناره‌ی دشت	آمد و سوی گور خان بگذشت
شاه دانست کان فرشته‌پناه	سوی مینوش می‌نماید راه
کرد بر گور مرکب‌انگیزی	داد یک ران تند را تیزی
... بود غاری در آن خرابستان	خوش‌تر از چاه یخ به تابستان

رخنه‌ای ژرف داشت چون چاهی  
گور در غار شد روان و دلیر  
اسب در غار ژرف راند سوار  
شاه را غار پرده‌دار شده  
وان وشاقان به پاسداری شاه  
نه ره آن‌که درخزند به غار  
دیده بر راه مانده با دم سرد  
چون زمانی بر آن کشید دراز  
شاه جُستند و غار می‌دیدند  
آن وشاقان ز حال شاه جهان  
... همه گفتند کاین خیال بد است  
خسرو پیلتن به نام خدای  
... بر نشان دادن خلیفه‌ی تخت  
... بانگی آمد که شاه در غار است  
خاصگانی که اهل کار شدند  
غار بن‌بسته بود و کس نه‌پدید  
صدره از آب دیده شستندش  
چون ندیدند شاه را در غار  
دیده‌ها را به آب ترکردند  
... جُست شه را نه چون کسان دگر  
... زر فروریخت پشته‌پشته چو کوه  
چاه کند و به گنج راه نیافت  
زان زمین‌ها که رخنه کرد عجوز  
آن شناسندگان که دانندش  
تا چهل روز خاک می‌گندند  
شد زمین‌کنده تا دهانه‌ی آب  
آن‌که او را بر آسمان رخت است  
در زمین چرم و استخوان باشد

هیچ‌کس را نه بر درش راهی  
شاه دنبال او گرفته چو شیر  
گنج‌کی خسروی رساند به غار  
و او هم اکنونش یار غار شده  
بر در غار کرده منزلگاه  
نه سر باز پس شدن به شکار  
تا ز لشکر کجا برآید گرد  
لشکر از هرسویی رسید فراز  
مهره در مغز مار می‌دیدند  
باز گفتند آن‌چه بود نهان  
قول نابالغان بی‌خرد است  
کی در این تنگنای گیرد جای؟  
می‌زدند آن وشاقگان را سخت  
بازگردید شاه را کار است  
شاه‌جویان درون غار شدند  
عنکبوتان بسی، مگس نه‌پدید  
بلکه صدباره بازجستندش  
بر در غار صف زدند چو مار  
مادر شاه را خیر کردند  
کاو به جان جُست و دیگران به نظر  
تا کُند آن زمین گروه‌گروه  
یوسف خویش را به چاه نیافت  
مانده آن خاک رخنه‌رخنه هنوز  
غار بهرام گور خوانندش  
در جهان گورکن چنین چندند  
کسی آن گنج را ندید به خواب  
در زمین بازجستنش سخت است  
و آسمانی بر آسمان باشد  
(نظامی، ۱۳۸۷: ۷۳۲-۷۳۳)

با این‌که هفت‌پیکر نظامی متن معروف و پراقبالی بوده، این روایت آن درباره‌ی سرانجام بهرام گور، همچون گزارش شاهنامه، تقریباً مورد توجه مورخان و ادبا قرار نگرفته و در حدود جست‌وجوهای نگارنده، تنها در یکی دو منبع به آن اشاره شده‌است؛ از جمله در تاریخ جدید یزد (قرن ۹ ه.ق) آمده: «گویند که در شکارگاه از دنبال گوری برفت و گور در غار رفت و بهرام از عقب گور در غار رفت و ناپدید شد.» (کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۳۲ و ۳۳) مشابه این جملات در تاریخ جامع مفیدی (قرن ۱۱ ه.ق) نیز نوشته شده‌است. (ر.ک: مستوفی بافقی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۹) احتمال دارد صبغهی افسانه‌ای این روایت، سبب کم‌توجهی مورخان به آن بوده باشد. گزارش نظامی در روایت مثنوی و عامیانه‌ی هفت‌پیکر- که تفاوت‌هایی با متن هفت‌پیکر منظوم دارد- به اختصار بازگفته شده و به جای اشاره به «غیبت بهرام در غار» آمده‌است که «بهرام گور وارد غار شد و لئیک حق را اجابت کرد.» (ر.ک: محجوب، ۱۳۸۲: ۷۶۰)

داستان «رفتن بهرام گور در غار»، از نوادر تلمیحات شعر فارسی است و نگارنده فقط سه شاهد متأخر برای آن یافته‌است:

به گورِ غار فرورفت تاجور بهرام      به کام مار درافتاد نامور بهمن  
(حیب خراسانی، ۱۳۸۸: ۳۸۷)

آنک آن سو نگاه کن / بهرام؟ رفت و با غار جادوان آمیخت. (آتشی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۲۶۲)؛ «به بامداد، روبه‌رویم / بر انحنای افق ایستاده‌است / واپس نگران / به هیئت کامل بدگمانی / آهوئی / که بهرام‌ها را به مغاره‌ی بی‌ژرفا می‌کشاند. (همان: ۵۷۳) رابطه‌ی بهرام گور با «غار» به صورتی دیگر در یکی از امثال فارسی هم دیده می‌شود و آن اشاره‌ی خود او به اقامت در «غار» است: «از بهرام گور پرسیدند چی می‌خوردی؟ کجا می‌خوابیدی؟ گفت دُرمنه گیاهی، اشکافِ غار پناهی.» (ر.ک: ذوالفقاری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۷۷)

۲. ۳. مشهورترین و پرتکرارترین روایت مرگ بهرام گور در متون تاریخی این است که او به هنگام تاختن در پی گوری در چاهی می‌افتد و مادرش با پرداخت مال فراوان، می‌خواهد تا چاه را بکاوند و جسد او را بیابند. انبوهی گِل و لای از چاه بیرون می‌آید؛ ولی پیکر بهرام گور یافته نمی‌شود. گزارش طبری در این باره چنین است: «انّ بهرام سار فی آخر ملکه الی ماه للصيد بها فرکب ذات یوم للصيد فشدّ علی عیر و امعن فی طلبه فارتطم فی جبّ فغرق فبلغ والدته فسارت الی ذلک الجبّ باموال عظیمه و اقامت قریبه منه و امرت بانفاق تلک الاموال علی من یخرجه منه فنقلوا من الجبّ طیناً کثیراً و حمه حتی جمعوا من ذلک آکاماً عظماً و لم یقدروا علی جثّه بهرام.» (الطبری، ۱۸۷۹-۱۸۸۱،

ج ۲: ۸۶۵) این گزارش در منابع مختلف و معتبر دیگر نیز بازگفته شده (از جمله، ر.ک: طبری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۵۵؛ بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۶۰ و ۶۶۱؛ ثعالبی، ۱۹۰۰: ۵۶۷ و ۵۶۸؛ مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۸۳: ۷۱؛ گردیزی، ۱۳۸۴: ۹۳؛ ابن الاثیر، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۱۱ و ۳۱۲؛ میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۲/۱: ۹۰۷؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۱۰۹؛ شیروانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۸۰۲ و ۸۰۳) و خواندمیر در سده‌ی دهم آن را «سخن جمهور مورخان» دانسته است. (ر.ک: خواندمیر، ۱۳۷۲: ۴۲) روایت امیرخسرو دهلوی در هشت‌بهشت - که تقلیدی از هفت‌پیکر نظامی است - با گزارش مورد اتفاق بیش‌تر مورخان، اندکی تفاوت دارد و در آن‌جا گوری که بهرام به دنبال اوست در چاهی می‌رود و پادشاه هم در پی آن به چاه می‌افتد. همراهان بهرام اسب او را می‌یابند؛ اما نشانی از پیکر وی به دست نمی‌آید. امیرخسرو یادآور می‌شود که آن مکان، نه چاه که غاری بی‌بن بوده که از چپ و راست به غارهای دیگر راه داشته است. (ر.ک: امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۶۹۲ - ۶۹۵)

۴.۲. گزارش مشابه دیگری در بعضی منابع تاریخی آمده که بعد از روایت افتادن بهرام در چاه، معروف‌ترین خبر چگونگی مرگ این پادشاه ساسانی است. بر اساس این گزارش، بهرام در تعقیب گور یا گلّه‌ی گوران در مرداب/ باتلاق یا شوره‌زاری فرومی‌رود. شماری از مآخذ به ناپدید شدن پیکر بهرام در مرداب یا زمین شوره، اشاره‌ای نکرده‌اند (برای نمونه، ر.ک: مسعودی، ۱۹۷۰، ج ۲: ۱۹۰؛ یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۰۰؛ نه‌ایه‌ی الارب فی تاریخ الفرس و العرب، ۱۳۷۴: ۲۶۶)؛ ولی در برخی متون دیگر، از یافته نشدن جسد بهرام و نیز کوشش مادر او برای پیدا کردن پیکر فرزند - همانند روایت افتادن او در چاه - سخن گفته شده است (از جمله، ر.ک: دینوری، ۱۳۶۸: ۵۸؛ مسکویه الرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۸۵؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۵۷؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۸۲؛ بیضاوی، ۱۳۸۲: ۴۵؛ حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹۹). در روایتی شفاهی / مردمی از ناحیه‌ی اقلید فارس هم بهرام به هنگام نخچیر گور، در باتلاقی به نام «غور بهرام» فرومی‌رود. جسد اسب او پس از پنج روز، روی آب می‌آید؛ ولی پیکر خود وی را نمی‌یابند. (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۲۷ و ۳۲۸)

این روایت و نیز گزارش پیشین (شماره ۳) از مرگ بهرام، به اندازه‌ای مشهور و مورد قبول عامه‌ی مردم بوده است که در بعضی نواحی ایران مانند اقلید، کازرون، نیشابور، شورجستان آباد و... مرداب‌ها، شوره‌زارها و چاه‌هایی با نام «گور بهرام گور» وجود دارد و چنین می‌پنداشتند / می‌پندارند که بهرام در آن‌جا غرق و غایب شده است. (ر.ک: جعفری قنواتی، ۱۳۹۳: ۲۶۲؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۴۹ و میرزایی، ۱۳۸۷: ۱۶ -

۱۸) شادروان محجوب با بررسی تعدادی از روایاتِ پایان کار بهرام، نوشته‌اند که «اگر روایت مربوط به غرق یا ناپدید شدن بهرام گور درست باشد، باید این حادثه در محلی میان همدان و کرمانشاهان در حوالی دینور اتفاق افتاده باشد.» (محجوب، ۱۳۶۱: ۱۵۵؛ ر.ک: بری، ۱۳۸۵: ۲۳۰)

درباره‌ی علت و الگوی ساخته شدن دو روایت اخیر از مرگ بهرام گور (افتادن در چاه و فرورفتن در مرداب یا شوره‌زار)، محققان حدس‌هایی هم مطرح کرده‌اند؛ برای نمونه، کریستن‌سن و مرحوم زرین‌کوب احتمال داده‌اند که شاید این موضوع، از داستان افتادن پیروز در گودال، اقتباس شده باشد. (ر.ک: کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۲۰۴ و زرین‌کوب، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۶۰) به نظر نولدکه، افتادن بهرام در گور (قبر) در پی شکار گور، برای توضیح لقب/ صفت او (گور) ساخته شده‌است. (ر.ک: نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۳۴، زیرنویس ۱) زنده‌یاد دکتر شاپور شهبازی نیز «جعل» چنین روایتی را ناشی از معانی «قبر» و «گودال» برای واژه‌ی «گور» در لقب/ صفت بهرام دانسته‌اند. (ر.ک: شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۳۲) درباره‌ی این روایات، نگارنده از منظر حماسی- اساطیری احتمال دیگری را در دنباله‌ی مقاله طرح خواهد کرد.

۲.۵. در مجمع‌الانساب پس از اشاره به روایت معروف افتادن بهرام در چاه، این گزارش تازه و منفرد هم آمده‌است که «بعضی گویند که در شکارگاه ناگاه گوری بدید با لحد که برده بود چون بر سر آن گور رسید، جان از وی جدا شد و بهرام از پشت اسب در آن گور افتاد و سر گور به هم باز شد. او را بهرام گور گویند.» (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۴۰) ارتباط و اشتراک این روایت جدید با داستان‌های دیگر، پیوند خوردن مرگ بهرام گور و ناپدید شدنش با مَغاک زمین است و همان‌گونه که در سایر اخبار، او در «غار» یا «چاه» می‌رود و می‌افتد در این‌جا نیز در گودال قبر فرومی‌افتد که مانند «غار» و «چاه»، نمود دیگری از شکاف/ مَغاک زمین است؛ در ادامه در این‌باره بیش‌تر بحث خواهد شد.

۲.۶. عبدی بیگ شیرازی در منظومه‌ی هفت/ختر (قرن دهم) - که تقلیدی از هفت‌پیکر است - این داستان متفاوت را نقل کرده که بهرام در نخچیرگاه<sup>۳</sup> به گنبدی می‌رسد و چون به درون آن درمی‌آید غایب می‌شود و در گنبد هم ناپیدا می‌گردد. در این روایت، مکان غیب بهرام از غار و چاه به گنبد تغییر یافته‌است که شاید به تأثیر از هفت «گنبد» ساختن او در هفت‌پیکر و نشستن و حکایت شنیدن وی در آن «گنبدها» باشد:



کرد روزی به صید، دل خشنود  
 ... شه چو باز شغل صیدگه پرداخت  
 گشت کردی به دشت چابک و چُست  
 متتهی شد به گنبدی سیرش  
 شد پیاده ز اسب و رفت درون  
 شد به گنبد خدیو گنبدساز  
 محرم‌ان از خیال افسردند  
 سوی گنبد چو آمدند روان  
 گِردِ گنبد شدند جامه‌دران  
 بود بهرام گور گنبدجو

آری آن آخرین شکارش بود  
 رخس بر گرد دشت و در می‌تاخت  
 گفتی از دیده رفته‌ای می‌جست  
 دل فرود آمد اندر آن دیرش  
 اسب و اسباب را گذاشت برون  
 رفت و ز آن جا برون نیامد باز  
 میل رفتن به گنبد آوردند  
 در گنبد ز دیده گشت نهان  
 رخنه‌ای هم نیافتند در آن  
 عاقبت گور گشت گنبد او  
 (عبدی بیگ شیرازی، ۱۹۷۴: ۲۳۵ و ۲۳۶)

۷.۲. بنابر روایت هفت‌منظر هاتفی (قرن ۹ ه.ق) - از دیگر نظیره‌های هفت‌پیکر - به دلیل ستم‌های بی‌حد و وزیر بهرام گور، کشور ویران و مردم بی‌نوا می‌شوند و در آن هنگام، دشمنی هم به ایران می‌تازد؛ ولی چون سپاه و رعیت نابه‌سامان شده، بهرام چاره‌ای جز گریز نمی‌بیند و بعد از آن، کسی او را نمی‌بیند و نمی‌داند که چگونه و در کجا مرده‌است. در این داستان نیز مجدداً مضمون «ناپدید شدن» بهرام - که در روایات دیگر هست - به گونه‌ای دیگر تکرار شده:

از پی جنگ چون بسیج ندید  
 بر سرش خصم چون ستیز آورد  
 رفت از آن ورطه با دلی پر خون  
 کس ندانست کان شه مظلوم  
 آسمان دادش آن چنان بر باد  
 از میان رفت آن چنان بهرام

چاره غیر از گریز هیچ ندید  
 ره به ناچار در گریز آورد  
 به یکی اسب و تازیانه برون  
 به چه‌سان مرد و در کدامین بوم  
 که هم از دیده رفت و هم از یاد  
 که نه از وی نشان بماند نه نام

(هاتفی خرجردی، ۱۳۹۲: ۲۰۱ و ۲۰۲)

از هفت روایت نحوه‌ی مرگ بهرام گور با این که داستان هفت/ختر عبدی بیگ شیرازی، افسانه‌ای تر می‌نماید، گزارش هفت‌پیکر نظامی به لحاظ تطبیق با الگوها و بن‌مایه‌های کهن حماسی - اساطیری اصیل تر و طبعاً داستانی تر است. نظامی در نظم این واقعه، از تعبیر «گنج کی خسروی» برای بهرام استفاده کرده:

اسب در غار ژرف راند سوار  
گنج کی خسروی رساند به غار  
(نظامی، ۱۳۸۷: ۷۳۲)

این اشاره، قرینه‌ی بسیار خوبی برای طرح این احتمال است که شاید پردازندگان داستان رفتن بهرام گور به غار و ناپدید شدنش در منبع / منابع منشور هفت‌پیکر<sup>۴</sup> به روایت غیبت کی خسرو در «غار» در سنت داستانی ایران توجه داشته<sup>۵</sup> و با این تقلید و مشابه‌سازی خواسته‌اند نشان بدهند که بهرام گور نیز به سان کی خسرو کیانی از دیده‌ها نهان شده و زندگی جاویدان یافته‌است و احتمالاً مانند او در آخرالزمان بازمی‌گردد و نقش رستاخیزی خواهد داشت.

در شاهنامه کی خسرو از پادشاهی دست می‌کشد و با چند تن از یلان ایران به کوهی می‌رود. او در آن‌جا در آبی روشن سر و تن می‌شوید و:

چو از کوه خورشید سربرکشید  
ز چشم مهان شاه شد ناپدید  
بجستند از آن جایگه شاه‌جوی  
به ریگ و بیابان نهادند روی  
ز خسرو ندیدند جایی نشان  
ز ره بازگشتند چون بی‌هشان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۳۶۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود در گزارش فردوسی، کی خسرو در کوه- و نه غار- از چشم همراهانش غایب می‌شود؛ ولی در کنار این داستان، روایت کهن و اصیل دیگری هم وجود داشته که در آن، کی خسرو وارد غاری می‌شود و درون غار، غیبت می‌کند (یا تا رستاخیزی می‌خوابد / می‌ماند). شناخته‌شده‌ترین گزارش و منبع این روایت، منظومه‌ی دیگر خود نظامی، اسکندرنامه، است که اسکندر، خواهان دیدن آن غار می‌شود و به سختی بدان درمی‌آید؛ ولیکن نشانی از کی خسرو نمی‌یابد و دوباره با دشواری از آن‌جا بیرون می‌شود:

برون آمد از دیدن تخت و جام  
سوی غار کی خسرو آورد گام  
...نماینده‌ی غار با شاه گفت  
که کی خسرو اینک در این غار خفت  
...اسکندر ز گفتار او روی تافت  
پیاده سوی غار خسرو شتافت  
...به سختی در آن غار شد شهریار  
نشانی مگر یابد از یار غار  
...چو بیرون غار آمد و راه جست  
نشد هیچ هنجار بر وی درست

(نظامی، ۱۳۸۷: ۹۱۱ و ۹۱۲)

عطار نیز در حکایت «کی خسرو و جام جم» در الهی‌نامه به رفتن کی خسرو در غار اشاره کرده‌است:

چو کی خسرو از آن راز آگهی یافت  
...مگر لهراسپ آن جا بود خواندش  
به غاری رفت و برد آن جام با خویش  
ز ملک خویش دست خود تهی یافت  
به جای خویش در ملک نشاندش  
به زیر برف شد دیگر میندیش  
(عطار، ۱۳۸۷: ۲۵۸ و ۲۵۹)

تاریخ و ترتیب نظم منظومه‌های عطار دقیقاً دانسته نیست؛ اما با توجه به زمان زادن و مرگ او (۵۵۳-۶۲۷ ه.ق) و این احتمال که الهی‌نامه نخستین یا دومین مثنوی اوست (ر.ک: عطار، ۱۳۹۰: ۸-۱۲) اگر بتوان حدس زد که الهی‌نامه پیش از اسکندرنامه‌ی نظامی (تاریخ نظم: پس از ۵۹۳ ه.ق) سروده شده باشد، احتمالاً اشاره‌ی کوتاه عطار را فعلاً باید کهن‌ترین مأخذ روایت غیبت کی خسرو در غار محسوب کرد.

در تحفه الملوک علی بن ابی حفص بن فقیه محمود الاصفهانی (ظاهراً تألیف نیمه‌ی دوم قرن ششم و نیمه‌ی نخست سده‌ی هفتم)، داستان غایب شدن کی خسرو در غار، این‌گونه روایت شده: «پس کی خسرو روی از پادشاهی برتافت و سر به جانب سریر نهاد... چنانک هیچ آفریده پی کی خسرو نیافت و ندانستند که کجا شد تا کی خسرو به سریر پیوست و مغاره‌ای بود در آن جا درشد و در مغاره ناپدید گشت و در هم آمد.» (اصفهانی، ۱۳۸۲: ۱۳۴) چون در اسکندرنامه‌ی نظامی هم محل غار کی خسرو در دژ سریر ذکر شده‌است، شاید منبع تحفه الملوک روایت نظامی باشد؛ ولی از سوی دیگر با در نظر داشتن همزمانی تقریبی نگارش تحفه با سرایش اسکندرنامه گمان این‌که علی بن حفص اصفهانی از مأخذ دیگری بهره گرفته باشد محتمل و حتی با توجه به تفاوت بخش پایانی گزارش او (بازشدن در غار کی خسرو در سال‌های بعد و رفتن سه نفر از مشایخ به درون غار و شکستن پایه‌ی تخت کی خسرو و...) با آن نظامی، محتمل‌تر است؛ از این روی، گزارش تحفه را هم باید در کنار روایت اسکندرنامه از کهن‌ترین مأخذ این موضوع دانست.

داستان رفتن کی خسرو به غار و ناپدید شدنش، از منابع تاریخی در ریاض الفردوس خانی (قرن ۱۱ ه.ق) آمده‌است (ر.ک: حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۷۷)؛ ولی در روایات و باورهای عامیانه بازتاب گسترده‌ای دارد و عامه اعتقاد داشتند/ دارند که کی خسرو در غاری که غایب شده، هنوز زنده‌است و عده‌ای توانسته‌اند او را ببینند و گفت‌وگو کنند. در باورهای مردمی غارهایی در مناطق گوناگون ایران به نام «غار کی خسرو» نامیده می‌شود و حتی معتقدند او تا قیام امام زمان (عج) در آن جا زنده خواهد ماند و هنگام ظهور ایشان، حضرت را یاری خواهد رساند (برای این روایات و معتقدات، ر.ک: اعتماد

السلطنه، ۱۳۶۸، ج ۴: ۲۲۸۴؛ انجوی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۲۹۰-۲۹۶؛ ج ۳: ۱۷۱-۱۷۳ و ۱۷۷-۱۸۱). روایت رفتن کی خسرو به غار غیر از عطار، مورد توجه و تلمیح چند شاعر دیگر نیز واقع شده است:

گر چو کی خسرو بمانی پایدار عاقبت باید شدن در بطن غار

(پندنامه به نقل از نرم افزار درج ۴)

کی خسروی به غار شد و دیده خون فشاند در پرده رفت و تخت روان بر زمین بماند (امیری هروی، ۱۳۹۳: ۱۹۴)

چه بود دولت دنیا که به آن فخر کنند؟ گشت در غار از این شرم نهان کی خسرو (صائب، ۱۳۸۷، ج ۶: ۳۱۶۲)

شاه کی خسرو که شد شاهی از او نو عاقبت درماند و در غاری نهان شد

(قائم مقام فراهانی، ۱۳۶۶: ۵۱)

بر این اساس، در سنت داستانی ایران غیر از گزارش شاهنامه، روایت دیگری هم مشهور و متداول بوده که در آن، کی خسرو به غاری می‌رود و در آن، غایب می‌شود (تا ابد می‌خوابد/ می‌ماند) و به احتمال فراوان الگوی ماجرای پایان کار بهرام گور در منابع هفت‌پیکر نظامی همین داستان بوده است نه روایت فردوسی.

کی خسرو که در شاهنامه و مأخذ دیگر از دیده‌ها نهان می‌شود و عروج می‌کند (ر.ک: میرعابدینی و صدیقیان، ۱۳۸۶: ۲۱۷-۲۱۹) جزو بی‌مرگان جاوید است (ر.ک: کریستن سن، ۱۳۸۷: ۲۱۹-۲۲۴) و نقش رستاخیزی خواهد داشت. مطابق با روایت متون پهلوی هنگام ظهور سوشیانس در آخرالزمان، کی خسرو یار و همراه اوست و در آن زمان، پنجاه و هفت سال هم شهریاری می‌کند. (ر.ک: روایت پهلوی، ۱۳۹۰: ۳۱۸ و ۳۱۹؛ مینوی خرد، ۱۳۸۵: ۴۷ و ۶۴)

اگر بپذیریم که در ساختن روایت رفتن بهرام گور به غار و غایب شدن وی، داستان «کی خسرو و غار» الگو و مبنای کار بوده است، می‌توان این حدس را هم پیش کشید که شاید سازندگان این روایت، بهرام را نیز همچون کی خسرو، جاویدان و بی‌مرگ می‌پنداشته‌اند و برای او خویشکاری آخرالزمانی قایل بوده‌اند. این که مطابق و مشابه با سرنوشت کی خسرو، پادشاه آرمانی ایرانیان، بهرام گور نیز به غار می‌رود و غایب می‌شود، منحصر به گزارش هفت‌پیکر نظامی نیست و موضوع «غیبت/ ناپدید شدن بهرام» در روایات دیگر هم به صورت‌های مختلف دیده می‌شود و قرینه‌ی بسیار مهمی برای تأیید احتمال غیبت، بی‌مرگی و عروج اوست.<sup>۷</sup> در داستان افسانه‌ای هفت/ختر

عبدی بیگ، آشکارا از «غیبت» بهرام در گنبد سخن گفته شده و در هفت منظر هاتفی نیز به گریختن و ناپدید شدن وی، اشاره شده است. در دو روایت مشهور و باورپذیرتر شده‌ی افتادن بهرام در چاه یا مرداب و شوره‌زار هم این نکته به گونه‌ی یافته نشدن پیکر بهرام به رغم جست‌وجوهای فراوان و بیرون کشیدن گل و لای از چاه و باتلاق، بازمانده است؛ منتها برخی مورخان برای عقلانی‌تر کردن رویداد، خواسته‌اند مسأله را به نوعی توجیه کنند؛ مثلاً دینوری نوشته است: «گویند در آن باتلاق حفره‌ای است که به آب‌های راکد که گودی آن معلوم نیست، متصل است و نزدیک بیشه‌هاست.» (دینوری، ۱۳۸۴: ۸۶) در کتاب *آیین‌های سکندری* (تألیف ۱۳۰۷ ه.ق) هم آمده است: «گویند [بهرام گور] در دره‌ی بهاران که میان شیراز و اصفهان است، در اثنای شکار و تاختن اسب، به چاهی فرورفت و چون آن دره، پر است از چمن‌های وسیع و مراتع و چراگاه‌های خصبه و چشمه‌های بزرگ عمیق و منابع آن‌ها با هم مرتبط، در این صورت دور نیست که با وجود تفحص و تجسس مادرش، جسد او را نیافته باشند.» (بردسیری کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۳۷)

به نظر نگارنده نیازی به این توجیحات نیست و پیدا نشدن جسد بهرام گور در گزارش معروف و مکرر منابع تاریخی، صورت تغییر یافته و تا حدودی واقعی / غیرداستانی شده‌ی موضوع غیبت او در غار در شکل حماسی - اساطیری روایت فرجام کار وی است. بهرام در گزارش داستانی هفت پیکر، به غار می‌رود و ناپدید می‌شود و در نقل مآخذ تاریخی، در چاه - که صورت دیگری از غار و ژرفای زمین است - یا مرداب و شوره‌زار می‌افتد و باز غایب می‌شود و جسدش به دست نمی‌آید.

فرضیه‌ی غیبت بهرام گور - در غار، چاه و گنبد - و احتمال جاودانگی و حضور رستاخیزی او، تنها بر همانندی روایت عاقبت حیات او در هفت پیکر با داستان غایب شدن کی خسرو بی‌مرگ در غار، مبتنی نیست و آن را باید در قالب الگویی گسترده‌تر بررسی کرد. این مضمون که کسی (شاه، پهلوان، پیر، ولی و...) به کوه، غار، چاه، گودال و... (مغاک زمین) می‌رود و در آنجا غایب می‌شود یا تا روز رستاخیز زنده می‌ماند یا می‌خواهد و در آخرالزمان برای از بین بردن شر و تباهی، از آن کوه، غار، چاه (ژرفای زمین) ظهور می‌کند یک بن‌مایه‌ی داستانی - اعتقادی جهانی است (ر.ک: بویل، ۱۳۸۵: ۹۹ و ۱۰۰؛ سرکاراتی، ۱۳۷۸ الف: ۲۶۰ و ۲۶۱ و Jones، ۱۹۹۵: ۳۹۶-۳۹۷) که کی خسرو، مشهورترین نمونه‌ی آن در روایات و معتقدات ایرانی است و به عقیده‌ی نگارنده، بهرام گور را هم احتمالاً باید بر آن افزود.

بن‌مایه‌ی «غیبت در غار» غیر از کی خسرو و احتمالاً بهرام گور، شواهد داستانی و اعتقادی دیگری نیز در روایات، باورها و متون ایرانی و غیرایرانی دارد؛ برای نمونه، در *نزهت القلوب* در معرفی «ولایت قصران» از اقلیم ری، از ناحیه‌ای به نام «غار» یاد شده‌است که یکی از فرزندان امام موسی کاظم (ع)، در آن‌جا از دست دشمنانش می‌گریزد و به غاری پناه می‌برد و در غار، غایب می‌شود و از آن پس، آن منطقه به دلیل غیبت آن امام‌زاده در غار «به ناحیت غار نامیده شد.» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۹۶) به روایت *مختارنامه* (سده دهم) محمد حنفیه از یارانش جدا می‌شود و به غاری در کوه می‌رود و غایب می‌شود تا در آخرالزمان بیرون آید. (ر.ک: واعظ هروی، ۱۳۸۴: ۳۴۲ و ۳۴۳) در کنار روستای «ده‌چشمه» در شهرستان فارس استان چهار محال و بختیاری، غاری به نام «پیر غار» هست که طبق معتقدات بختیاری‌ها، پیری برای عبادت به درون این غار می‌رود و از دیده‌ها پنهان می‌گردد. (ر.ک: قنبری عدیوی، ۱۳۹۳: ۴۹۷) در اساطیر یونان، «تروفونیوس» معماری است که گنج‌خانه‌ای برای شاه می‌سازد و سپس می‌کوشد با برادرش از آن‌جا دزدی کند؛ ولی رازش آشکار می‌شود؛ از این رو، سر برادر را می‌برد و خود در مِغاکِ در بن غاری فرومی‌رود و ناپدید می‌شود؛ منتها در آن‌جا زنده می‌ماند و سال‌ها بعد برای پرسش درباره‌ی موضوعی، بدو مراجعه می‌شود. (ر.ک: شوالیه و گربان، ۱۳۸۵، ج ۴: ۳۳۶)

پس از آن، پرسش‌کنندگان با انجام‌دادن آداب و آیین‌های ویژه‌ای به درون غار محلّ غیبت او می‌روند و سوال‌هایشان را می‌پرسند. (ر.ک: گرانت و هیزل، ۱۳۸۴: ۲۵۲ و ۲۵۳) بنابر یکی از گزارش‌های حماسه‌ی «سونجاتا»، از روایات آفریقایی غربی، «سومانگورکانت» - که برخلاف تقریباً همه‌ی غایب‌شوندگان در غار، شهربازی اهریمنی و جادوگر است - داخل غاری در کوهستان می‌رود و ناپدید می‌شود. (ر.ک: روزنبرگ، ۱۳۷۹، ج ۲: ۸۶۱) در نزدیکی روستای «آنجدان» اراک نیز غاری به نام «آسیلی» هست که در داستان‌های مردمی درباره‌ی آن گفته شده هنگامی که آقاخان‌ها از فتحعلی شاه، شکست می‌خورند، شماری از پی‌روان آن‌ها وارد این غار می‌شوند و سپاهیان قاجار برای بیرون آوردن آن‌ها، درون غار را آب می‌بندند؛ اما هیچ نشانی از مرده یا زنده‌ی پناه‌جویان غار، یافته نمی‌شود. (ر.ک: سجادی، ۱۳۹۱: ۱۳) این روایت از نظر پیدا نشدن نشان و پیکر واردشوندگان در غار، مشابه ناپدید شدن بهرام گور در غار و چاه است.

در شکلِ رواییِ دیگرِ این مضمون، پهلوان یا پادشاه - همچنان که کی خسرو در روایات شفاهی / عامیانه‌ی ایرانی - داخل «غاری» می‌رود و در آن‌جا تا روز رستاخیز، زنده‌است یا خوابیده و در آخرالزمان برای رهانیدن سرزمینش از تباهی و نابه‌سامانی از آن غار بیرون خواهد آمد؛ مثلاً «مهر کوچک»، پهلوان داستان‌های حماسی ارمنی، در صخره‌ی «کلاغ» به غاری وارد می‌شود و تا زمانی که «این دنیا ویرانه گردد و باز آباد شود»، در آن‌جا زنده خواهد ماند. هر سال دو بار در این غار بازمی‌شود و او از آن‌جا بیرون می‌آید و باز به درون غار برمی‌گردد. (ر.ک: حماسه‌ی جاویدان دلاوران ساسون، ۱۳۴۷: ۲۶۱-۲۶۵) در باورهای ارمنی، مهر کوچک در پایان جهان برای نجات بخشیِ مردمان، ظهور خواهد کرد. (ر.ک: آیوازیان، ۱۳۹۱: ۹۲ و ۹۳) «مارکو» در روایات اسلاوی، «فردریک سرخ‌ریش» (بارباروسا) در داستان‌های آلمانی و «شارلمانی»، فرمانروای فرانک‌ها در معتقدات عامیانه‌ی اروپایی، نیز زنده درون غاری خفته‌اند و در آخرالزمان بیدار می‌شوند و برای یاری مردم و کشورشان، از غار بیرون می‌آیند. (ر.ک: ستاری، ۱۳۸۶: ۶۲؛ Coleman, ۲۰۰۷: ۱۲۸ و ۶۷۰) و Dixon-Kennedy, ۱۹۹۸: ۱۸۲). در روایات بریتانیایی هم شخصیتی جادویش به نام «مرلین»، در غاری گرفتار شده و زنده خوابیده‌است. (ر.ک: شفرد، ۱۳۹۳: ۱۲۳) همچنان که گفتیم، کی خسرو نیز که در سنت شفاهی - مردمی ایرانی در غاری زنده‌است، مانند دیگر خفتگان غار، نقش رستاخیزی دارد و هم در متون زرتشتی و هم در روایات عامیانه‌ی ایران بعد از اسلام، در آخرالزمان به همراه سوشیانس و حضرت مهدی (عج)، حضور خواهد داشت.

نمود دیگری از رابطه‌ی «غار» با «جاودانگی» و «رستاخیز»، در داستان‌هایی است که در آن‌ها برخی شخصیت‌های نیک، به مکافات گناهی که از آن‌ها سر زده‌است، در «غاری» به بند کشیده شده‌اند و تا آخرالزمان در آن‌جا زنده خواهند ماند؛ از جمله‌ی این کسان، یکی «آرتاوازد» در روایات ارمنی است که به دلیل نفرین پدرش، در غاری در کوه آرات، زندانی شده و تا پایان جهان، آن‌جا خواهد بود (ر.ک: Russell, ۱۹۸۹: ۲۰۴) و دیگر، «آبرسکیل»، پهلوان ابخازی، است که به مجازات ستیز و پرخاش با یکی از ایزدان، در بُنِ غاری به ستونی آهنی بسته شده‌است. (ر.ک: Abarahamian, ۲۰۰۶: ۲۰۹) معروف‌ترین شخصیت اهریمنی هم که تا رستاخیز، زنده در «غاری» زندانی شده، ضحاکِ روایات ایرانی است که فریدون او را در ژرفای غاری در دماوند بسته‌است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸۴ و ۸۵) و او پس از تحمل عذاب این جهانی، در

آخرالزمان بند می‌گسلد و زیانکاری از سر می‌گیرد تا آن‌که کشته شود. (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۰-۲۳)

به نظر نگارنده، روایاتِ مربوط به خفتنِ طولانیِ بعضی افراد در «غار» نیز احتمالاً صورت دیگری از ارتباط «غار» با «بی‌مرگی» است که در آن‌ها عمرهای دراز (به شکل خوابیدن چندین ساله)، جایگزین زندگانی ابدی شده‌است. مشهورترین روایت این موضوع، داستان اصحاب کهف است که مطابق آن، گروهی برای گریز از ستم پادشاه زمان و نپرستیدن بت‌ها، به غاری پناه می‌برند و سیصد و نه سال در آن‌جا می‌خوابند. (ر.ک: حاج‌منوچهری، ۱۳۸۵: ۱۴۰-۱۴۵)

بنابر گزارشی، زمانی که دقیانوس، جبار روزگار آن یزدان پرستان، به جست‌وجوی آن‌ها به در غار می‌آید و سپاهیان‌ش را به درون می‌فرستد، آن‌ها نمی‌توانند موخ‌دان را ببینند و بیابند (ر.ک: ستاری، ۱۳۸۸: ۳۸، ۳۹ و ۴۷) و این مشابه غیبت / یافته‌نشدن بهرام گور و کی خسرو در غار است. در بعضی روایات هم هنگامی که معاویه می‌خواهد به درون غار اصحاب کهف برود، از جانب خداوند باد تندی می‌وزد و سربازان وی را بیرون می‌راند. (ر.ک: همان: ۳۸) همانند این موضوع (بودن مانع برای ورود به غار خفتگان و جاویدانان) در «غار کی خسرو» هم دیده می‌شود که در اسکندرنامه‌ی نظامی هرکس بخواهد وارد آن‌جا شود، آتشی شعله می‌کشد و ممانعت می‌کند. جز اصحاب کهف، درباره‌ی «ایمیندس»، شاعر کرتی سده ششم پیش از میلاد، نیز گفته شده که پنجاه و هفت سال در غاری خوابید و پس از بیداری، صاحب خرد و دانشی کامل شد و صد و پنجاه و هفت یا دویست و نود و نه سال زیست. (ر.ک: لوفلر-دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۲۷؛ Coleman، ۲۰۰۷: ۳۳۹)

این‌که «غار»، محل غیبت یا زندگی و خفتن جاویدان یا دیریاز انگاشته شده، به دلیل اهمیت و نقش واسطگی آن میان این جهان و جهان‌های دیگر (هم عالم زیرین و هم جهان برین و ملکوت) در باورها و روایات باستانی انسان است. «غار» به دلیل دو ویژگی رازآلود آن یعنی ژرفنایی و تاریکی و قرارگرفتن بر کوه و بلندی، مکانی خاص و نمادین است که در معتقدات، اساطیر، حماسه‌ها و افسانه‌های بسیاری از ملل، مدخل عالم دیگر دانسته می‌شود؛ برای مثال، در روایات مهری، پس از پایان زمان زندگی مهر بر روی زمین، او در «غار»، مهمانی برپا می‌کند و سپس سوار بر گردونه‌ی خورشید، به آسمان عروج می‌کند. (ر.ک: ورمازرن، ۱۳۷۵: ۱۱۷-۱۲۷) در افسانه‌ای «تایی» از ویتنام شمالی، «هان-دسوی» که از بی‌مرگان است، وارد «غار» می‌شود و از آن‌جا به میان



آسمان می‌رود. (ر.ک: شوالیه و گبران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۳۴۰) «بُلت»، پهلوان فرقیزی و «کِسَر»، فرمانروای افسانه‌ای مغول‌ها، از «غاری» در کوه، به دنیای علوی وارد می‌شوند (ر.ک: الیاده، ۱۳۷۶: ۱۰۸) و خاقان‌های چین را پیش از صعود به آسمان در آغاز سال نو، در «غاری» حبس می‌کردند (ر.ک: شوالیه و گبران، ۱۳۸۵، ج ۴: ۳۴۱)؛ گویی رفتن به غار، لازمه‌ی عروج آسمانی است. در اساطیر ژاپن، «ایزانگی» به دهانه‌ی غاری می‌رسد که دروازه‌ی جهان زیرین است و در داستان‌های ویلزی، شاه-پهلوانی به نام «دیفد»، به هنگام تاختن در پی گوزن (بسنجید با رفتن بهرام گور به دنبال گور)، از طریق غاری که دروازه‌ی جهان زیرین است، به عالم فرودین می‌رود و دوباره از آن غار به جهان بالا برمی‌گردد (ر.ک: بورلند، ۱۳۸۷: ۵۲-۵۶ و ۸۶-۸۸)؛ پس بی‌سبب نیست که بهرام گور هم به غار می‌رود و غایب می‌شود.

غار معمولاً در کوه است و از این روی، در برخی روایات، مکان غیبت یا خفتن ابدی، به جای غار، به طور کلی «کوه» معرفی شده که احتمال دارد منظور همان «غار» واقع در کوه باشد؛ از جمله در داستان‌های شفاهی - عامیانه‌ی ایرانی، داستان «جهان‌بخش»، فرزند فرامرز و نوه‌ی رستم، است. وی هنگام نبردی سخت با تورانیان، پس از شنیدن ندایی غیبی، به کوهی می‌رود و در آن‌جا غایب می‌شود. در معتقدات عامه، او تا آخرالزمان در آن‌جا پنهان و زنده‌است و در زمان قیام امام مهدی (عج)، جزو یاران ایشان خواهد بود. (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۸۱ و ۱۸۲) در گزارشی از این داستان در کشور آذربایجان، محل خواب جاودانه‌ی جهان‌بخش، میان دو قلّه‌ی کوه آرارات است. (ر.ک: معصومی، ۱۳۸۲: ۳۰۹) طبق باورهای عامیانه‌ی مردم سیستان، برزو نواده‌ی رستم، در کوه «خواجه مزدا» زنده و تا پایان جهان، در طلسم است و هنگام ظهور سوشیانس، از آن‌جا بیرون خواهد آمد. (ر.ک: اویسی، ۱۳۹۲: ۱۴۰ و ۱۹۷) پی‌روان فرقه‌ی «کیسانیه» معتقد بودند که «محمد بن حنفیه» - که در گزارش مختارنامه در غار، غایب می‌شود - در کوه «رضوی» زنده است و در آخرالزمان از آن‌جا می‌آید و جهان را پر از عدل می‌سازد. (ر.ک: کمونی قزوینی، ۱۳۹۰: ۲۷۲) در روایات دانمارکی، «هولگر دانسکه» در کوه خفته و در فرجام جهان، برای ایفای نقش رهایی‌بخشی برمی‌خیزد. (ر.ک: Thompson، ۱۹۵۵-۱۹۵۸: ۲. ۱۹۲۰) در اعتقادات مردم چکوسلوواکی هم گروهی از یاران «جان‌هوس» در دامنه‌ی کوهی خوابیده‌اند و زمانی که سرزمینشان به آن‌ها نیاز داشته‌باشد، بیدار خواهند شد. (ر.ک: Jones، ۱۹۹۵: ۶۹)

در گزارش مکررِ بیش‌ترِ منابعِ تاریخی، بهرام گور در «چاه» می‌افتد و ناپدید می‌شود. این روایت گرچه به اقتضای ماهیتِ متونِ تاریخی در مقایسه با داستان رفتن او به «غار»، صورتی واقعی‌تر و طبعاً عقلانی‌تر دارد، از نظر ساخت و مضمون حماسی-اساطیری شکلِ دیگر و تغییر یافته‌ی همان روایتِ غیبتِ بهرام گور در غار است؛ زیرا «غار» و «چاه» هر دو نمودهایی از مغاک/ ژرفای زمین است و دقیقاً به همین دلیل، گاه در نظر گذشتگان یکسان انگاشته شده و یا به جای هم به کار رفته‌است. شاهد بسیار مهم و کهن برای جابه‌جایی یا همسان‌پنداری «چاه» و «غار» در روایات ایرانی، اقامتگاه دیو سپید در شاهنامه است که ابتدا از زبان اولاد «چاه» نامیده می‌شود:

میان دو صد چاهساری شگفت به پیمانش اندازه نتوان گرفت

(فردوسی، ج ۲: ۳۵)

ز دیوان جنگی ده و دو هزار به شب پاسبانند بر چاهسار

(همان: ۳۶)

اما زمانی که رستم به آن جا می‌رسد، آن «چاهسار»، «غار» خوانده می‌شود:

به نزدیکی غار بی‌بن رسید به گرد اندرش لشکر دیو دید

(همان: ۴۱)

جالب‌تر این‌که در ادامه، آن «غار»، دوباره «چاه» معرفی می‌گردد:

به کردار دوزخ یکی چاه دید تن دیو از آن تیرگی ناپدید

(همان: ۴۲)

شبیبه این جابه‌جایی / یک‌سانی را در گزارش هشت‌بهشت از مرگ بهرام گور هم می‌بینیم و امیر خسرو که گفته است بهرام در «چاه» افتاد، خود تصریح می‌کند:

آن نه چه بلکه غاری بود تا بن چاه میل‌واری بود

(دهلوی، ۱۳۶۲: ۶۹۴)

نمونه‌ی دیگر در *نقشه‌المصدر* است که در آن، «غار» محلّ غیبتِ کی خسرو «مغاک:

چاه و گودال» ذکر شده‌است: «... کی خسرو بود از چینیان انتقام کشید و در مغاک رفت.» (زیدری نسوی، ۱۳۸۱: ۴۷)

علاوه بر جابه‌جایی / یک‌سانی «چاه» و «غار»، خود چاه و گودال نیز همچون «غار» محلّ غیبت یا اقامتِ ابدی جاویدانان است؛ برای نمونه، طبق روایتی در میان شیعیان، امام زمان (عج) درون سردابی در سامرا، از چشم مأمورانِ معتضدِ عباسی غایب

می‌شوند.<sup>۱</sup> فرقه‌ای از غلاتِ شیعه - که به «سرداییه» معروفند - هر صبح جمعه اسبی آراسته را به سردابی می‌بردند و خواستار ظهور حضرت مهدی (عج) از آن‌جا می‌شدند. (ر.ک: ذکاوتی، ۱۳۸۱: ۱۴۰؛ لسترنج، ۱۳۷۷: ۶۱ و ۶۲) در انجیل پس از تصلیب حضرت عیسی (ع)، مردی به نام یوسف، پیکر ایشان را در گوری کنده‌شده در صخره می‌نهد؛ ولی بعد که بر سر قبر می‌روند پیکر مسیح (ع) را در آن‌جا نمی‌یابند. (ر.ک: عهد جدید، ۱۳۸۷: ۴۴۱ و ۴۴۲) در این روایت هم مضمون غیبت و عروج از گودال، به صورتی دیگر دیده می‌شود و تا حدی یادآور گزارش مجمع‌الانساب درباره‌ی افتادن بهرام گور در قبر و بسته شدن در گور است. با این‌که در این روایت یگانه، اشاره‌ای به ناپدید شدن پیکر بهرام در گودال قبر نیست، افتادن او از پشت اسب درون گور - که به سان «غار» و «چاه» نمودی از مَغاکِ زمین است - و به هم برآمدن دهانه‌ی قبر، آن را به شکلی داستانی درآورده است و می‌توان در پس آن با رعایت احتیاط و احتمال کامل، نشانه‌هایی از رفتن بهرام به ژرفای زمین و غیبت و جاودانگیش را - به ویژه در بسته شدن ناگهانی و شگفت دهانه‌ی گور - دید.

در روایتی که سابقه‌ی اشاره بدان، به «فروردین‌یشت»/وستا می‌رسد و بعد در متون پهلوی به صورت‌های مختلف آمده، گرشاسپ سام نریمان (گرشاسپ از خاندان سام و دارای صفت نریمان) از بی‌مرگان است و تا روز رستاخیز، در خواب خواهد بود و در آن روز برمی‌خیزد و ضحاک را - که بند گسیخته - می‌کشد. (ر.ک: خطیبی، ۱۳۹۰: ۴۰۷ - ۴۰۹ و سرکاراتی، ۱۳۷۸ الف: ۲۵۹) شادروان دکتر سرکاراتی حدس زده‌اند که شاید گرشاسپ در باورهای ایرانی پیش‌زرتشتی یکی از منجیان/سوشیانس‌های آخرالزمانی بوده که پس از دین‌آوری زرتشت، از نقش و اهمیت نجات‌بخشی و رستاخیزی او کاسته شده است. (ر.ک: همان: ۲۶۱)

در *روضه الصفا*، اشاره‌ی نادر و جالبی آمده که با توجه به آن‌چه گفته شد، از منظر بحث ما مهم است؛ میرخواند نوشته: «گرشاسپ از دیار مشرق، معاودت کرده به اشاره‌ی فریدون به سمت مغرب، توجه نمود و بعضی گویند که چون از آن سرزمین باز آمد، به زیر زمین رفت.» (میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۲/۱: ۶۲۱) این نکته که گرشاسپ جاویدان سنت‌های ایرانی، به «زیر زمین» می‌رود، بیان بسیار کوتاه و مبهم‌گونه‌ای از همان رابطه‌ی مَغاکِ زمین (چاه، گودال، شکاف، غار و...) با غیبت و جاودانگی است و شاید روایتی شفاهی وجود داشته که در آن، گرشاسپ - مانند کی‌خسرو و بهرام گور - به غار، چاه و... (ژرفای زمین)، رفته و در آن‌جا ناپدید یا جاویدان شده/خفته است. در

هر حال، اشاره‌ی موجز روضه الصفا بسیار درخور توجه است و احتمالاً می‌تواند یکی دیگر از نمونه‌های ایرانی رفتن شخصیت بی‌مرگ، در مغاک زمین باشد.

در روایات و معتقدات مردمی، رستم پس از افتادن در چاه نیرنگ شغاد- برخلاف داستان شاهنامه- نمی‌میرد؛ بلکه در بُن چاه تا آخرالزمان زنده/ در خواب است و هنگام قیام حضرت مهدی(عج) از آن‌جا بیرون می‌آید و در رکاب ایشان، برای گسترش داد، شمشیر می‌زند. (ر.ک: انجوی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۷۷ و ج ۲: ۱۰۹ و ۱۵۶) در این‌جا نیز «چاه»، محل اقامت پهلوان نامیرایی است که نقش رستاخیزی خواهد داشت. جالب این‌که در اساطیر «سلتی» هم چاه به‌سان غار میانجی دنیای خاکی با عوالم دیگر است و آدمیان از درون برخی چاه‌های مقدّس، می‌توانند به آن جهان بروند. (ر.ک: کوپر، ۱۳۹۰: ۱۱۵)

چاه یا گودال (مغاک زمین) افزون بر محل غیبت یا جاودانگی کسان نیک و اهورایی، زندان- جای ابدی بعضی نیروها و مظاهر اهریمنی یا نیکان گناهکار هم هست و این را نیز باید صورت دیگری از رابطه‌ی «چاه» و «بی‌مرگی» و «رستاخیز» دانست. از جمله در شماری از روایات، فریدون، ضحاک را به جای «غار»، در ژرفای «چاهی» زندانی می‌کند و او در آن چاه تا رستاخیز، زنده و در بند خواهد بود. (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۲۶ و ۲۷) در سنت ترسایی، فرشته، اژدها (ابلیس/ شیطان) را با زنجیری بزرگ، در گودالی زندانی کرده‌است و اهریمن بعد از هزار سال، از بند رها می‌شود و زیان‌کاری می‌کند. (ر.ک: کتاب مقدّس، ۱۳۸۳: ۵۲۸ و ۵۲۹) بر اساس برخی روایات، دجال نیز در چاهی زندانی است و در آخرالزمان، آزاد می‌شود و شرانگیزی می‌کند. (ر.ک: راشد محصل، ۱۳۸۱: ۱۶ و ۲۰ و algar، ۱۹۹۳: ۶۰۵) «هاروت» و «ماروت» هم که فرشته‌اند، به پادافره گناهی که بر زمین انجام می‌دهند، تا روز قیامت در چاهی در بابل یا دماوند، به صورت سرنگون آویخته و زندانی هستند. (ر.ک: Shapur Shahbazi، ۲۰۰۴: ۲۰)

با توجه به این شواهد، می‌توان پذیرفت که افتادن بهرام گور در چاه و یافته نشدن پیکر او هم مبتنی بر بن‌مایه‌ی «غیبت و جاودانگی در چاه» است و احتمالاً در ساخت/ طرح حماسی- اساطیری این روایات، خواست/ باور پردازندگان و راویان این بوده‌است که بهرام گور به چاه- حال یا در مفهوم اصلی خود این مکان یا همان «غار» روایت دیگر- می‌افتد/ می‌رود و در آن‌جا غایب می‌شود و زندگی جاوید و مینوی می‌یابد؛ ولیکن مفهوم اخیر با تاریخی/ عقلانی‌تر شدن گزارش، به صورت ناپدید شدن جسد او در چاه درآمده است.

روایت اصلی و واقعی فرجام زندگی بهرام پنجم ساسانی احتمالاً همان مرگ معمولی به گزارش شاهنامه است و داستان‌های دیگر (از جمله رفتن او به غار و افتادنش در چاه) همچنان که پیش‌تر مرحوم دکتر محجوب و هنوی نیز توجه کرده‌اند، افسانه‌های مردمی است که خاستگاه شفاهی دارد (ر.ک: محجوب، ۱۳۶۱: ۱۵۸؛ Hanaway، ۱۹۸۹: ۵۱۹) و بعدها به صورت مکتوب درآمده و از طریق منابع تاریخی و ادبی، متداول‌تر از اصل موضوع شده‌است.

به نظر نگارنده، ایجاد و رواج این‌گونه داستان‌ها درباره‌ی پایان کار بهرام گور (که در آن‌ها او را شاه-پهلوانی بی‌مرگ تصور کرده‌اند که احتمالاً عروج می‌کند و غایب می‌شود) به دو دلیل محتمل بوده‌است: نخست، دگردیسی تدریجی شخصیت تاریخی این شهریار ساسانی به شاه-پهلوانی حماسی-اساطیری و محبوب در باورها و روایات ایرانی و انتساب برخی کردارها و مضامین داستانی به اوست که از جمله، موجب شده‌است پایان زندگی وی نیز بر الگوی غیبت و جاودانگی کی‌خسرو، دیگر پادشاه مورد علاقه و آرمانی ایرانیان، پرداخته شود؛ دوم، همنامی او با کی‌بهرام/بهرام ورجاوند در سنت زرتشتی است. توضیح این‌که طبق معتقدات مزدیسنی، در سه هزارسال پایانی گیتی، پس از پدید آمدن نشانه‌هایی، نژاده‌ای به نام کی‌بهرام/بهرام ورجاوند-که از تبار کیانیان است- در هندوستان یا کابلستان زاده می‌شود. او در سی سالگی قیام می‌کند و با شکست دادن تازیان و مهاجمان به ایران، بر سرزمین‌های مختلف، تسلط می‌یابد و دین زرتشت را رونق می‌دهد و بدین‌سان زمینه‌های ظهور نخستین سوشیانت زرتشتی و پیروزی نهایی اهوراییان را فراهم می‌کند. (ر.ک: رضی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و شکوهی، ۱۳۸۶: ۷۷ و ۷۸) در بندهش و زند بهمن‌یسن به ظهور بهرام ورجاوند اشاره شده (ر.ک: فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۱؛ زند بهمن‌یسن، ۱۳۷۰: ۱۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷) و منظومه‌ای کوتاه به زبان پهلوی نیز پس از اسلام درباره‌ی انتظار قیام او ساخته شده است. (برای متن آن، ر.ک: متن‌های پهلوی، ۱۳۸۲: ۱۵۹ و ۱۶۰؛ نیز ر.ک: تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۷۶ و ۱۷۷) احتمالاً آوازه‌ی عصر شهریارِ بهرام گور به شادخواری و تن‌آسانی مردم ایران و محبوبیت سیمای حماسی-اساطیری (داستانی) او باعث شده که عده‌ای او را همان بهرام ورجاوند موعود در متون و باورهای زرتشتی بدانند و با ساختن روایات بی‌مرگی و غیبت وی، در انتظار ظهور و بازگشت رستخیزی بهرام گور در آخرالزمان باشند. قرینه‌ای که این گمان را تأیید می‌کند، شواهد جابه‌جایی نقش‌ها و مضامین مربوط به «بهرام»‌های معروف تاریخ و ادب ایران در روایات و معتقدات پیشینیان است؛

از جمله‌ی مهم‌ترین این موارد- که دقیقاً مشابه حدس مذکور است- اختلاط شخصیت بهرام ورجاوند با بهرام چوبین، سردار نامدار ساسانیان است که به سبب دلآوری‌های او در برابر حملات هون‌ها (هپتالیان) و رومیان- که تاختن آن‌ها به ایران از نشانه‌های آشفتگی‌های پیش‌بینی شده در هزاره‌ی پایانی زرتشتی دانسته می‌شد- بهرام چوبین را منجی موعود آخرالزمانی یا همان بهرام ورجاوند پنداشته (ر.ک: شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۹۲-۵۹۴؛ Idem، ۱۹۸۹: ۵۲۱) و حتی گویا برخی یاران و پیروانش پس از کشته‌شدن او، منتظر بازگشت و ظهورش بوده‌اند. (ر.ک: شکوهی، ۱۳۸۸: ۵۴۲) غیر از بهرام چوبین، خویشکاری رستاخیزی بهرام ورجاوند، به بهرام، پسر یزدگرد سوم، نیز نسبت داده شده‌است و او را هم از نجات‌بخشان فرجام جهان انگاشته‌اند. (ر.ک: دریایی، ۱۳۹۳: ۶۰)

اختلاط و انتقال روایات بهرام‌ها نمونه‌های دیگری هم دارد؛ مثلاً زنده‌یاد دکتر سرکاراتی معتقدند که اسطوره‌ی اژدهاکشی «ایزد بهرام»، بر داستان‌های نبرد بهرام گور با اژدها و شیر، تأثیر گذاشته‌است. (ر.ک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ب: ۲۴۰) به نظر یکی از محققان، در روایت منقول در سفرنامه‌ی ناصر خسرو- که عامه، دره را اثر زخم شمشیر بهرام گور می‌انگاشتند- بهرام در اصل، ایزد بهرام است که به دلیل فراموشی او در ایران بعد از اسلام و نامداری بهرام گور، ناحیه‌ی «شمشیر بُرید» به جای این ایزد، به پادشاه ساسانی نسبت داده شده‌است. (ر.ک: مدبری، ۱۳۶۸: ۲۱۵-۲۱۸) به گزارش شاهنامه، بهرام چوبینه، پتیاره‌ای به نام «شیر کپی» را- که دختر خاقان چین را بلعیده- می‌کشد. (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۱۷۶-۱۸۲) بر اساس این داستان، روایتی دیگر ساخته و بر دو نسخه از حماسه‌ی ملی ایران، الحاق شده‌است که در آن، بهرام گور هم در مجلس «شنگل هندی»، ددی موسوم به «شیر کپی» را می‌کشد. (ر.ک: همان، ج ۶: ۵۷۹؛ زیرنویس ۳) جالب‌تر این که در الفهرست، کتاب آیین‌الرمی به بهرام گور و بنابر قولی، به بهرام چوبین نسبت داده شده‌است. (ر.ک: ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۵۵۷)

به استناد این نمونه‌ها در جابه‌جایی یا انتقال ویژگی‌ها و داستان‌های بهرام گور، بهرام چوبین و بهرام ورجاوند به یک‌دیگر، به ویژه انتساب نقش نجات بخشی رستاخیزی به بهرام چوبین و حتی شخصیتی گم‌نام مانند بهرام، فرزند یزدگرد سوم، نگارنده محتمل می‌داند که شاید این خویشکاری به بهرام گور هم- که مشهورتر و مقبول‌تر از دیگر هم‌نامان خود بوده- نسبت داده شده‌است.<sup>۱۰</sup> اگر این حدس، پذیرفتنی باشد می‌توان چنین انگاشت شاید کسانی که روایات غیبت بهرام گور در «غار» و «چاه» را ساخته‌اند، معتقد بوده‌اند که او همچون کی‌خسرو، زنده به آسمان عروج کرده یا در

«غار» محلّ غیبت خویش تا روز رستاخیز زنده/ خفته است و در آخرالزمان ظاهر می‌شود و برای زمینه‌سازی پیروزی نهایی نیکی و نابودی بی‌داد، پیکار می‌کند. به رغم نشانه‌هایی که از غایب شدن و بی‌مرگی بهرام گور در روایات موجود، باقی مانده درباره‌ی احتمال اخیر (بازگشت رستاخیزی و خویشکاری نجات‌بخشی بهرام)، فعلاً هیچ قرینه و گواهی در گزارش‌های منابع در دست‌رس، وجود ندارد و اگر چنین اعتقادی درباره‌ی او وجود داشته- که الگو و طرح/ زمینه‌ی داستانی روایات پایان کارش، این را تأیید می‌کند- شاید به صورت شفاهی بوده‌است.

غیر از تصریح نظامی به غایب شدن بهرام گور در «غار» و به آسمان رفتن او و افسانه‌ی هفت/ختر درباره‌ی ناپدید شدن وی در گنبد، موضوع غیبت و بی‌مرگی بهرام گور، باز به صورت‌های دیگر، در روایات شفاهی- مردمی و شعر متأخران، مورد توجه و اشاره بوده که در نوع خود، جالب و مهم است؛ مثلاً در روایتی عامیانه از منطقه‌ی اقلید فارس درباره‌ی فرورفتن بهرام گور در باتلاق، آمده‌است که «می‌گویند بهرام در آن غور [= باتلاق] غایب است.» (انجوی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۳۲۸) از میان داستان‌های مرگ بهرام، افتادن او در مرداب یا شوره‌زار، به ظاهر منطقی‌ترین گزارش است؛ ولیکن وجود مضمون ناپدید شدن جسد او در این روایت- که گفتیم صورت دیگری از غیبت بهرام است- سبب شده که در باورهای مردمی بخشی از ایران، «باتلاق»/ «مرداب» هم در کنار «غار» و «چاه»، محلّ غایب شدن وی دانسته شود. عارف قزوینی در یکی از تصنیف‌های خویش گفته‌است:

سلطنت را همچو بهرام زنده باید کرد در گور  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۹: ۳۰۵)

احتمالاً اشاره‌ی این بیت (زنده در گور کردن بهرام، سلطنت را) ناظر بر بی‌مرگی بهرام و زنده ناپدید شدن او در «غار» به روایت هفت‌پیکر نظامی است. درخور توجه‌تر از همه، دقت مرحوم منوچهر آتشی در شعر «تأمل تهمت بر منازل» (سروده‌ی فروردین ۱۳۶۹) است که ظاهراً با در نظر داشتن داستان هفت‌پیکر، به جاودانگی بهرام و مقایسه/ مشابهت سرانجام کار او با کی خسرو، اشاره کرده‌اند. ایشان پس از تلمیح به رفتن بهرام گور در «غار» بی‌بن به راهنمایی آهو (آهوئی) که بهرام‌ها را به مغاره‌ی بی‌ژرفا می‌کشاند) گفته‌اند: «بهرام یا کی خسرو/ چه یادمان می‌دهد این حکایت‌ها/ آن‌که جاودانه شده‌است/ بهرام است/ یا کی خسرو/ و آن‌که نوید می‌گردد/ در حاشیه‌ی

شهرهای بی‌افسانه / ماییم / که جاودانگی را / در مغاره‌های جادو / افسانه می‌سراییم...»  
(آتشی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۵۷۴)

### ۳. نتیجه‌گیری

اگر همه‌ی نمونه‌های داستانی، آیینی- اعتقادی و تاریخی رفتن برخی اشخاص به «غار» یا «چاه»، «گودال» و «زیر زمین» و ناپدید شدن یا خفتن و زندگانی ابدی آن‌ها را در آن‌جا، به صورت مقایسه‌ای بررسی کنیم و روایات پایان کار بهرام گور را با آن‌ها بسنجیم، می‌توان این فرضیه را طرح کرد و با قید احتیاط و احتمال، پذیرفت که شاید بهرام گور نیز در معتقدات کهن ایرانی و افسانه‌های شفاهی، از مُنجیان نامیرا تصوّر شده‌است که پس از اتمام شهریاریش، در «غار» یا «چاه»، غایب می‌شود و زندگی جاوید می‌یابد و محتملاً معتقد بوده‌اند که همچون هم‌تایان دیگرش، در آخرالزمان بازمی‌گردد و نقش رستاخیزی خواهد داشت. این انگاره در داستانی‌ترین- و از این نظر، اصیل‌ترین- صورت خویش، به تقلید از یکی از روایات سرنوشت این جهانی کی خسرو (غیبت و عروج/ خفتن و ماندن در غار) به شکل رفتن بهرام در «غار» و ناپدید شدن او، در گزارش هفت پیکر نظامی، بازتاب یافته‌است. در روایت‌های باورپذیرتر شده‌ی منابع تاریخی، «چاه»، «مرداب» و «شوره‌زار»، جایگزین «غار» شده و بهرام در گزارشی توجیه‌پذیر، به هنگام نخچیر گور، در چاه یا مرداب و شوره‌زار می‌افتد؛ ولی پیکرش هرگز یافته نمی‌شود که احتمالاً نشانه یا تعبیری از مضمون غیبت اوست. این نکته به صورت‌های غایب شدن بهرام در گنبد، گریختن و ناپدید شدن او و افتادنش در گودال گور و بسته شدن دهانه‌ی قبر، در دیگر داستان‌های مرگ/ عاقبت حال وی نیز دیده می‌شود. بهرام پنجم ساسانی به احتمال قریب به یقین، با مرگ طبیعی در گذشته و جز گزارش اصلی شاهنامه، سایر روایات به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه، بیانی از غیبت و جاودانگی بهرام گور افسانه‌ای است که میزان/ درجه و شکل داستانی آن‌ها با یک‌دیگر تفاوت دارد و شماری نیز (نظیر آن‌چه در منظومه‌های مقلد هفت پیکر آمده)، احتمالاً از برساخته‌های متأخرتر است.

### یادداشت‌ها

۱. بهرام گور غیر از شاهنامه در هفت پیکر نظامی نیز ازدها می‌کشد (ر.ک: نظامی، ۱۳۸۷: ۵۷۲) و تنها شخصیت شاهنامه است که دو بار با ازدها پیکار می‌کند.



۲. البته احتمال دارد که با بررسی سایر تقلیدها و نظیره‌های مختلف هفت‌پیکر نظامی - جز منظومه‌هایی که نگارنده دیده - باز روایت‌های دیگری درباره‌ی فرجام زندگی بهرام گور یافته شود.

۳. تاختن بهرام به دنبال گور و رفتن در پی آن به «غار» و گنبد یا افتادن در «چاه» و «مرداب» و «قبر»، بن‌مایه‌ای داستانی است که می‌توان آن را «خویشکاری ویژه‌ی نخچیران» در روایات ایرانی - و نیز غیرایرانی - نامید. طبق این مضمون، گور، آهو و گوزن، پهلوان یا شاه/ شاه‌زاده را در پی خویش، به سوی می‌کشاند تا او در آن‌جا با چیزی (دیو، اژدها، زن جادو، گنج، دختر در بند، طلسم، حصار و...) مواجه شود و رویدادی شکل بگیرد. در این الگوی داستانی، نخچیران معمولاً یا فرستاده‌ی کسی برای هدایت پهلوان/ شاه به مقصدی معین هستند یا دیوان و جادوان، خود به پیکر این جانوران درمی‌آیند و قهرمان را می‌فریبند. (برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: آیدنلو، سجاده؛ «خویشکاری ویژه‌ی نخچیران در داستان‌های پهلوانی ایران»، مزدک نامه ۳ (یادبود سومین سالگرد درگذشت مزدک کیانفر)، خواهان جمشید کیانفر و پروین استخری، تهران، پروین استخری ۱۳۸۹، صص ۲۷۵ - ۲۷۹) تکرار این بن‌مایه در اغلب روایات پایان زندگی بهرام گور، بر جنبه‌ی داستانی آن‌ها افزوده‌است. جالب این‌که نظامی هم به این نقش ویژه‌ی گور در راهنمایی بهرام، اشاره کرده‌است:

شاه دانست کان فرشته‌پناه سوی مینوش می‌نماید راه

(نظامی، ۱۳۸۷: ۷۳۲)

۴. نظامی به گفته‌ی خویش، برای سرایش منظومه‌ی هفت‌پیکر، مأخذی را جسته و از آن‌ها استفاده کرده‌است:

بازجستم ز نامه‌های نهان	که پراکنده بود گرد جهان
زان سخن‌ها که تازی است و دری	در سواد بخاری و طبری
وز دگر نسخه‌ها پراکنده	هر ذری در دینسی افکنده
هر ورق کاوفتاده در دستم	همه را در خریطه‌ای بستم
چون از آن جمله در سواد قلم	گشت سر جمله‌ام گزیده به هم
گفتمش گفتنی که پسندند	نه که فرزندگان بر او خندند

(نظامی، ۱۳۸۷: ۵۴۵)

۵. مرحوم زرین‌کوب در اشارتی کوتاه، نوشته‌اند: «شاید این فرجام حال را شاعر یا مأخذ او تا حدی از آن‌چه در باب پایان احوال کی‌خسرو در شاهنامه آمده‌است، الهام گرفته باشد.» (زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳: ۱۶۵) چنان‌که خواهیم گفت، سرنوشت بهرام گور دقیقاً مشابه پایان کار کی‌خسرو در شاهنامه نیست و از گزارش غیبت کی‌خسرو در دیگر منابع اخبار ملّی - پهلوانی ایران (غیر از شاهنامه) الگوبرداری شده‌است.

۶. در این روایت، هرکس بخواهد وارد غار کی خسرو شود، آتشی پدید می‌آید و او را می‌سوزاند. اسکندر نیز به این آتش برمی‌خورد و منشأ آن را می‌یابد. (ر.ک: نظامی، ۱۳۸۷: ۹۰۴ و ۹۱۲)

۷. حافظ هم با کاربرد ایهامدار واژه‌ی «گور»، به موضوع ناپدید شدن پیکر بهرام گور و نبودن نشانی از گور او اشارای کلی کرده‌است:

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار

که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

(حافظ، ۱۳۸۷: ۲۴۱)

این نکته را نیز باید یادآور شد که به رغم تعدد و تنوع روایات پایان زندگی بهرام گور در منابع تاریخی، خصوصاً گزارش داستانی هفت‌پیکر، این بخش از سرگذشت بهرام، چندان مورد توجه شعرای فارسی‌گو قرار نگرفته و بیش‌تر، تاختن او در پی گور- که مقدمه‌ی مرگ و غیبت اوست- به دلیل بازی لفظی شاعران با این کلمه و صفت/ لقب «گور» برای بهرام، دست‌مایه‌ی تلمیح و ایهام و جناس بوده که شاید مشهورترین شاهد آن هم بیت دوم رباعی خیام است: بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

(خیام، ۱۳۷۳: ۵۲)

۸. این اعتقاد درباره‌ی سرداب/ چاه‌کنده شده در مسجد جمکران قم هم وجود دارد. (ر.ک: انوشه، ۱۳۹۱: ۴۴۱)

۹. همچنان که مرحوم شاپور شهبازی و دکتر دریایی اشاره کرده‌اند، چگلدی/ تسگلدی این موضوع را در مقاله‌ای مستقل، بررسی کرده‌است که خوانندگان می‌توانند به آن مراجعه کنند:

Czegledy, k. (1958). *Blarām in and the Persian Apocalyptic Literature*. *Acta Orientalia*, vol. 8, pp. 21- 43.

۱۰. به عقیده‌ی «کارلو چرتی» برخی ویژگی‌های بهرام ورجاوند در زند بهمن‌یسن، از شخصیت و کارهای بهرام گور و بهرام چوبین گرفته شده‌است. (ر.ک: *The Zand Ī* Wahman Yasn، ۱۹۹۵: ۲۶)

#### فهرست منابع

آتشی، منوچهر. (۱۳۹۰). *مجموعه اشعار*. تهران: نگاه.

آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۸). «نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک». *کاوش‌نامه‌ی زبان و*

*ادبیات فارسی*، سال ۱۰، شماره ۱۸، صص ۹-۴۸.

آیوازیان، ماریا (ترزیان). (۱۳۹۱). *اشتراکات اساطیری و باورها در منابع ایرانی و ارمنی*.

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- ابن الاثیر، ابوالحسن. (۱۴۰۷). *الکامل فی التاریخ*. تحقیق ابی الفدا عبدالله القاضی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن بلخی، . (۱۳۸۵). *فارس نامه*. تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیسکلسون، تهران: اساطیر.
- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمان. (۱۳۸۳). *العبر: تاریخ ابن خلدون*. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۸۱). *الفهرست*. ترجمه‌ی محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر، با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- اصفهان‌ی، علی بن حفص. (۱۳۸۲). *تحفه الملوک*. تصحیح علی‌اکبر احمدی دارانی، تهران: میراث مکتوب.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۸). *مرآة البلدان*. به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- الیاده، میرچا. (۱۳۷۶). *رساله در تاریخ ادیان*. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: سروش.
- امیری هروی، جلال‌الدین یوسف. (۱۳۹۳). *دیوان*. تصحیح امید سروری و عباس‌بگ جانی، تهران: بنیاد فرهنگی شکوهی.
- انجوی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. تهران: علمی.
- انوشه، حسن. (۱۳۹۱). «جمکران». *دایره‌المعارف تشیع*، ج ۵، تهران: حکمت، صص ۴۴۱ و ۴۴۲.
- اویسی، جواد. (۱۳۹۲). «کوه مزدا (کوه خواجه) در دین مزدیسنا». *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، ج ۱۲، به کوشش ایرج افشار و کریم اصفهانیان، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، صص ۱۴۰-۲۴۷.
- بردسیری کرمانی، میرزا عبدالحسین خان. (۱۳۸۹). *آیین‌های سکندری*. به اهتمام علی‌اصغر حقدار، تهران: چشمه.
- بری، مایکل. (۱۳۸۵). *تفسیر مایکل بری بر هفت پیکر نظامی*. ترجمه‌ی جلال علوی‌نیا، تهران: نی.
- بلعمی، ابوعلی محمد. (۱۳۸۵). *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوآر.
- بناکتی، فخرالدین. (۱۳۷۸). *تاریخ بناکتی*. به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- بورلند، سی.ای. (۱۳۸۷). *اسطوره‌های حیات و مرگ*. ترجمه‌ی رقیه بهزادی، تهران: علم.
- بویل، جان اندرو. (۱۳۸۵). «صخره‌ی زاغ: یک غار مهری در فولکلور ارمنی». *دین مهر در جهان باستان*، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس، صص ۸۹-۱۰۳.
- بیضاوی، قاضی ناصرالدین. (۱۳۸۲). *نظام التواریخ*. به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- ثعالبی، ابو منصور. (۱۹۰۰). *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*. به کوشش ه. زتنبرگ، پاریس.
- جعفری قنواتی، محمد. (۱۳۹۳). «بهرام گور». *دانش‌نامه‌ی فرهنگ مردم ایران*. ج ۲، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۲۶۰-۲۶۳.
- حاج منوچهری، فرامرز. (۱۳۸۵). «اصحاب کهف». *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*. ج ۹، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۱۴۰-۱۴۵.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). *دیوان*. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.
- حبیب خراسانی، حاج میرزا. (۱۳۸۸). *دیوان*. به کوشش علی حبیب، تهران: زوار.
- حسینی قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الله. (۱۳۸۳). *المعجم فی آثار ملوک العجم*. به کوشش احمد فتوحی‌نسب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود. (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس خانی*. تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- حماسه‌ی جاوید دلاوران ساسون. (۱۳۴۷). به نشر فارسی از گیورگیس آقاسی و آلکساندر پادماگریان، تهران: پیک.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری درباره‌ی مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون ازدست‌رفته به زبان پهلوی)». *نامه‌ی ایران باستان*، سال ۷، شماره ۱ و ۲، (پیاپی ۱۳ و ۱۴)، صص ۳-۱۱۹.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۰). «گرشاسپ». *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۳۹۹-۴۲۲.
- خواندمیر. (۱۳۷۲). *مآثر الملوک*. تصحیح میرهاشم محدث، تهران: رسا.

خیام، ابوالفتح عمر. (۱۳۷۳). رباعیات. تصحیح و تحشیه‌ی محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران: اساطیر.

دریایی، تورج. (۱۳۹۳). شاهنشاهی ایران، پیروزی عرب‌ها و فرجام‌شناختی زرتشتی. ترجمه‌ی شهرام جلیلیان، تهران: توس.

دهلوی، امیر خسرو. (۱۳۶۲). خمسه. تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران: شقایق.

دینوری، ابوحنیفه. (۱۳۶۸). اخبار الطوال. تحقیق و تصحیح عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین شیال، قم: منشورات الرضی.

—————. (۱۳۸۴). اخبار الطوال. ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران:

نی.

ذکاوتی، علی‌رضا. (۱۳۸۱). «سردایه». دایره‌المعارف تشیع، ج ۹، تهران: شهید سعید محبی، ص ۱۴۰.

ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۹). فرهنگ جامع ضرب‌المثل‌های فارسی. تهران: معین.

راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۱). نجات‌بخشی در ادیان. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

رضی، هاشم. (۱۳۸۱). دانش‌نامه‌ی ایران باستان. تهران: سخن.

روزنبرگ، دونا. (۱۳۷۹). اساطیر جهان (داستان‌ها و حماسه‌ها). ترجمه‌ی عبدالحسین شریفیان، تهران: اساطیر.

روایت پهلوی. (۱۳۹۰). گزارش مهشید میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

زجاجی،. (۱۳۸۳). همایون‌نامه. تصحیح علی پیرنیا، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نیمه دوم.

زرین‌کوب، روزبه. (۱۳۸۳). «بهرام گور». دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۱۵۱-۱۵۳.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۲). تاریخ مردم ایران. تهران: امیرکبیر.

—————. (۱۳۸۳). پیرگنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد. تهران: سخن.

زند بهمن‌یسن. (۱۳۷۰). تصحیح و توضیح محمدتقی راشد محصل، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی. (۱۳۸۱). نغته‌المصدر. تصحیح و توضیح امیرحسین یزدگردی، تهران: توس.

۵۶ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۸، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۹۵ (پیاپی ۲۸)

ستّاری، جلال. (۱۳۸۶). *پیوندهای ایرانی و اسلامی اسطوره‌ی پارزیغال*. تهران: ثالث.  
—————. (۱۳۸۸). *پژوهشی در قصّه‌ی اصحاب کهف (داستان هفت خفته‌گان)*.

تهران: مرکز.

سجّادی، احمد. (۱۳۹۱). «غارهای آنجدان». *دایره‌المعارف تشییع*، ج ۱۲، تهران: حکمت،  
صص ۱۳ و ۱۴.

سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸ الف). «بازشناسی بقایای افسانه‌ی گرشاسب در منظومه‌های  
حماسی ایران». *سایه‌های شکار شده*، تهران: قطره، صص ۲۵۱-۲۸۶.

—————. (۱۳۷۸ ب). «پهلوان اژدرکش در اساطیر و حماسه‌ی ایران». *سایه‌های شکار شده*، تهران: قطره، صص ۲۳۷-۲۴۹.

شاپور شهبازی، علی‌رضا. (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان (ترجمه‌ی بخش ساسانیان از کتاب  
تاریخ طبری و مقایسه‌ی آن با تاریخ بلعمی)*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی. (۱۳۸۱). *مجمع‌الانساب*. تصحیح میرهاشم محدّث، تهران:  
امیرکبیر.

شفرّد، راونا و راپرت. (۱۳۹۳). *۱۰۰۰ نماد (در هنر و اسطوره، شکل به چه معناست؟)*.  
ترجمه‌ی آزاده بیداریخت و نسترن لواسانی، تهران: نی.

شکوهی، فریبا. (۱۳۸۶). «بهرام ورجاوند». *دانش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی*، ج ۲، به  
سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۷۷ و ۷۸.

شکوهی، یلدا. (۱۳۸۸). «زند و همن‌یسن» *دانش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی*، ج ۳، به  
سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۵۴۱-۵۴۴.

شوالیه، ژان و گربران، آلن. (۱۳۸۵). *فرهنگ نمادها*. ج ۴، ترجمه‌ی سودابه فضاییلی،  
تهران: جیحون.

شیروانی، زین العابدین. (۱۳۶۱). *ریاض‌السیاحه*. به کوشش حسین بدرالدین و اصغر  
حامد ربّانی، تهران: سعدی.

صائب، محمدعلی. (۱۳۸۷). *دیوان*. به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.

الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر. (۱۸۸۱-۱۸۷۹). *تاریخ‌الرسل والملوک*. به کوشش  
دخویه، لیدن.

—————. (۱۳۷۴). *تاریخ‌نامه‌ی طبری*. گردانیده‌ی منسوب به بلعمی، تصحیح

محمد روشن، تهران: سروش.

طرطوسی، ابوطاهر. (۱۳۸۰). *ابومسلم‌نامه*. به اهتمام حسین اسماعیلی، تهران: معین، قطره و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *دیوان*. به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سخن.  
عبدی بیگ شیرازی. (۱۹۷۴). *هفت/ختر*. به کوشش ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف، مسکو: اداره انتشارات دانش.

عطار، فریدالدین. (۱۳۸۷). *الهی‌نامه*. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.  
—————. (۱۳۹۰). *منطق‌الطیر*. تصحیح محمود عابدی و تقی پورنامداریان،

تهران: سمت.

*عهد جدید (بر اساس کتاب مقدس اورشلیم)*. (۱۳۸۷). ترجمه‌ی پیروز سیار، تهران: نی.  
فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

فرنیخ دادگی. (۱۳۶۹). *بندهش*. گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.  
قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۶۶). *دیوان اشعار*. تصحیح و تحشیه‌ی بدرالدین یغمایی، تهران: شرق.

قنبری عدوی، عباس. (۱۳۹۳). «پیر غار». *دانش‌نامه‌ی فرهنگ مردم ایران*، ج ۲، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۹۷-۴۹۹.

کاتب یزدی، احمد بن حسین. (۱۳۸۶). *تاریخ جدید یزد*. به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

*کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)*. (۱۳۸۳). ترجمه‌ی فضل‌خان همدانی، ویلیام گرن و هنری مورتین، تهران: اساطیر.

کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۴). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه‌ی رشید یاسمی، ویراستاری حسن رضایی باغبیدی، تهران: صدای معاصر.

—————. (۱۳۸۷). *کیانیان*. ترجمه‌ی ذبیح‌الله صفا، تهران: علمی و فرهنگی.

کمون‌ی قزوینی، زکریا بن محمد. (۱۳۹۰). *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*. به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامی، قم: مجمع ذخایر اسلامی.

کوپر، جی. سی. (۱۳۹۰). *فرهنگ نمادهای آیینی*. ترجمه‌ی رقیه بهزادی، تهران: علمی.  
گران‌ت، مایکل و هیزل، جان. (۱۳۸۴). *فرهنگ اساطیر کلاسیک (یونان و روم)*. ترجمه‌ی رضا رضایی، تهران: ماهی.

۵۸ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۸، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۹۵ (پیاپی ۲۸)

گردیزی، ابوسعید عبدالحی. (۱۳۸۴). *زین الاخبار*. به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

لسترنج، گای. (۱۳۷۷). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

لوفلر - دلاشو، م. (۱۳۸۶). *زبان رمزی قصه‌های پریوار*. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: توس.

متن‌های پهلوی. (۱۳۸۲). *گردآوری جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا*، پژوهش سعید عریان، تهران: سازمان میراث فرهنگی.

مجمعل‌التواریخ و القصص. (۱۳۸۳). *تصحیح محمدتقی بهار*، تهران: دنیای کتاب. محجوب، محمدجعفر. (۱۳۶۱). «گور بهرام گور». *ایران‌نامه*، سال اول، شماره ۲، صص ۱۴۷-۱۶۳.

—————. (۱۳۸۲). «داستان عوامانه‌ی هفت پیکر بهرام گور». *ادبیات*

*عامیانه‌ی ایران*، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه، صص ۷۳۹-۷۶۵. مدبری، محمود. (۱۳۶۸). «بهرام گور و رباط زبیده در سفرنامه‌ی ناصر خسرو». *چیستا*، سال ۷، شماره ۶۲، صص ۲۱۵-۲۱۸.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر. —————. (۱۳۸۱). *نزمت القلوب*. تصحیح محمد دبیرسیاقی، قزوین: حدیث

امروز.

مستوفی بافتی، محمد مفید. (۱۳۸۵). *جامع مفیدی*. به کوشش ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

مسعودی، علی بن حسین. (۱۹۷۰). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. باعتنا الاستاذین باریبه دمینار و پاوه دکورتل، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

مسکویه الرازی، ابوعلی. (۱۳۶۶). *تجارب‌الامم*. حقه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامی، طهران: دار سروش للطباعة و النشر.

معصومی، بهرام. (۱۳۸۲). «شاهنامه در قفقاز». *دانش‌نامه‌ی ادب فارسی*، ج ۵، به سرپرستی حسن انوشه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۳۰۶-۳۲۰.

منهاج سراج. (۱۳۴۲). *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: پوهنی مطبعه. میخواند. (۱۳۸۰). *تاریخ روضه‌الصفاء*. تصحیح و تحشیه‌ی جمشید کیان‌فر، تهران:

اساطیر.



- میرزایی، محمد. (۱۳۸۷). «بهرام گور و گور بهرام گور در اقلید». *حافظ*، شماره ۵۳، مرداد ماه، صص ۱۶-۱۸.
- میرعابدینی، سیدابوطالب و صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیری- حماسی ایران*. ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مینوی خرد. (۱۳۸۵). ترجمه‌ی احمد تفضلی، تهران: توس.
- ناصر خسرو، ابومعین حمیدالدین. (۱۳۷۲). *سفرنامه*. به کوشش نادر وزین‌پور، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر.
- نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی «متن ۲۷۶ کتاب». قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار تراث ۲، «متن ۲۸۳ کتاب». قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار جغرافیای جهان اسلام ۲، «متن ۴۱۴ کتاب». قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار دُرج ۴، «بزرگ‌ترین کتابخانه‌ی الکترونیکی شعر و ادب فارسی، ۲۳۶ اثر نظم و نثر ادبی». (۱۳۹۰). تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی مهر ارقام ایرانیان.
- نرم‌افزار عرفان ۳، «متن ۸۰۵ کتاب». قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نظامی، نظام‌الدین. (۱۳۸۷). *خمسه*. (بر اساس چاپ مسکو- باکو)، تهران: هرمس.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸). *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*. ترجمه‌ی عباس زریاب خوبی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نهایه الارب فی تاریخ الفرس و العرب. (۱۳۷۴). تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- واعظ هروی، عطاالله بن حسام. (۱۳۸۴). *مختارنامه*. ویراستاری علی‌رضا سیف‌الدینی، تهران: ققنوس.
- ورمازن، مارتن. (۱۳۷۵). *آیین میترا*. ترجمه‌ی بزرگ نادرزاد، تهران: چشمه.
- هاتفی خرجردی، عبدالله بن محمد. (۱۳۹۲). *هفت منظر*. تصحیح حسن ذوالفقاری و سیاوش مرشدی، تهران: رشدآوران.
- یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۶۲). *تاریخ یعقوبی*. ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

Abrahanian, Levon. (2006). *Hero Chained in a Mountain: On the Semantic and Landscape Transformation of Proto- Caucasian*

۶. \_\_\_\_\_ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۸، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۹۵ (پیاپی ۲۸)

Myth Aramazd (*Armanian Journal of Near Esatern Studies*), vol. 1, pp. 221- 298.

Algar, Hamid .(1993). Dajjal .*Encyclopedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, New York: Vol. 6, pp. 603- 606.

Coleman, J.A. (2007). *The Dictionary of Mythology*. London: Arcturs.

Dixon- Kennedy, Mike. (1998). *Encyclopedia of Russian & Slavic Myth and Legend*. California: Santa Barbara.

Hanaway, W.L. (1989). Bahr m V G rin Persian Legend and Literature . *Iranica*, vol. 3, p. 519.

Jones, Alison .(1995). *Larousse Dictionary of World Folklore*. Britian: Larousse plc.

Klima, O .(1989). Bahr m V G r. *Iranica*, vol. 3, pp.518- 519.

Russell, J. (1989). Armanian A dah k . *Iranica*, vol. 3, pp. 204- 205.

Shapur Shahbazi, A.(1989). Bahr m VI bin *Iranica*, vol. 3, pp. 519- 522.

Shapur Shahbazi, A .(2004). ((H rut and M ut)), *Iranica*, vol. 12, pp. 20- 22.

*The Zand Ê Wahman Yasn* .(1995). Carlo . G. Cereti, Roma: Is. M.E.O.

Thompson, S .(1955- 1958). *Motif- Index of Folk- Literature*, Bloomington: India University Press.

